



اتنسیزم و فراموشی تاریخی

روشنفکران افغانی در جدل پیرامون رمان « کاغذپران باز »

آنیا هینزی (Anja Hense) / دهقان زهما

اشاره: آنچه که در پی می‌آید به زبان آلمانی نگاشته شده است که اینک متن فارسی آنرا، با اندک تغییرات، به خوانندگان پیشکش می‌کنیم. این مقاله مختصر را به همه اطفال داغ‌خورده، پابره‌نه و یتیم افغانستان - این "فرزندکش تلخ" - اهداء می‌کنیم.

فراموشی، می‌خواهم بگویم: خطای تاریخی فاکتور عمده برای ایجاد ملت است. و به همین دلیل پیشرفت شناخت تاریخی خطری ست برای ملت.

ارنست رنان

رمان خالد حسینی که در سال 2003 میلادی به بازار آمد و به تعقیب آن به 30 زبان خارجی ترجمه گردید، از سوی اکثریت «منتقدین» و «صاحب‌نظران ادبی» ما، حداقل در زمینه‌ی نوشتار، با سکوت مطلق برگزار گردید. (مقاله خانم فروغ کریمی را باید منحصر به فرد و یک استثنا دانست.)

تنها هنگامیکه فیلم‌ساز آمریکایی، مارک فوستر، اعلام نمود که قصد ساختن این فیلم را دارد، اعتراضات بی‌مورد که فاقد هرگونه موضوعیت و نقد جدی بود، صورت گرفت. یکی از آن «نقد» ها، بطور مثال، با این داعیه به میدان آمد که گویا رمان خالد حسینی و همچنان نمایش این فیلم در افغانستان به اختلافات و تشنجات اتنیکی دامن می‌زند. به همین دلیل در قبال ممنوعیت رسمی این فیلم از سوی وزارت اطلاعات و فرهنگ در



جنوری سال 2008i میلادی نیز هیچگونه واکنشی پدید نیآمد. واکنش و اعتراضی پدید نیآمد که هیچ، بل، با «بدگویی» های شفاهی بعضی افراد شهرت این کتاب را با رویداد 11 سپتامبر 2001 پیوند زدند.

نگارنده گان این مقال مختصر می کوشند تا دلایل پاره یی از «منتقدین» این رمان را به سنجش گیرند؛ و در ضمن یک تفسیر بدیل از این رمان ارائه دارند.

رمان خالد حسینی حکایت از سرگذشت دوستی و خیانت میان یک نوجوان پشتون، بنام «امیر» و «حسن» هزاره می کند.

«حسن» با پدرش همانند بسیاری از هزاره ها، که در دهه هفتاد در کابل در خانه «اقشار بالا» و یا «متوسط» خدمه بودند، در خانه پدری امیر به کار و نوکری گماشته شده اند.

«امیر» بارها شاهد است که دوست وی «حسن» بخاطر «هزاره بودنش» جسماً و روحاً مورد حمله و اهانت قرار می گیرد. و اما، در یک صحنه کلیدی رمان به «حسن» از سوی چند نفر جوانی که افغانستان «پاک شده» از وجود هزاره ها را در خیال می پروراند، تجاوز جنسی می شود. «امیر» شاهد این خشونت، که همانا تجاوز جنسی به دوستش باشد، است. او، اما هیچ گونه مداخله یی به هنگام تجاوز جنسی به «حسن» نمی کند و «حسن» را که بارها به حمایت وی برخاسته است در این لحظات تنها می گذارد. از همه مهم تر اینکه وی جبن و وجدان معذب خویش را با یک مونولوگ تسکین می دهد: «او فقط یک هزاره است.» ii

شرم و سرافکننده گی در برابریک انگیزه نژادباورانه و همچنان جبن که باعث مانع کوشش وی در جهت نجات دوستش می شوند «امیر» را وامیدارند تا در خانه پدری اش علیه «حسن» توطیه چینه که در نهایت به ترک «حسن» و پدرش از خانه پدری «امیر» می انجامد.

اگر خواسته باشیم از زاویه روانشناسانه به قضیه بنگریم، حضور «حسن» در خانه پدری «امیر» به مفهوم بیشتر زدن همیشه بر وجدان معذب «امیر» و رویارویی روزمره وی در پیوند با خیانتی که به «حسن» کرده است نیز می باشد. و این امر برای «امیر» تحمل ناپذیر است، پس باید توطیه کند تا «حسن» برای همیشه از برابر چشمان وی ناپدید شود.



همین امر نیز موجب میشود که «امیر» پس از سال‌ها زیستن در مهاجرت، کالیفورنیا، به افغانستان برگردد و بکوشد که به شکلی «جبران خسارت» نماید.

حال ببینیم که ویژه‌گی و اهمیت این رمان در کجا نهفته است؟

آنچه را که رمان خالد حسینی می‌خواهد نشانه‌گیرد و لایه‌های تاریک آنرا به ما نشان دهد، همانا شگاف‌های اجتماعی و اتنیکی در دههٔ هفتاد است. رمان را باید یک اثر ضد نژادباورانه خواند، زیرا که موضوع اصلی آن را تبعیض روزمره و اعمال خشونت روحی و جسمی علیه اقلیت هزاره در افغانستان می‌سازد. حسینی توانسته است که حاملین این روابط خشونت را بمثابهٔ نژادباوران نشان دهد. رمان وی همچنان شهادت می‌دهد که تاچه حد دیدگاه‌های نژادباورانه در برابر هزاره‌ها در اذهان رسوب کرده بود. او این موضوع را با زبردستی بیان می‌کند. بطور مثال، با اینکه پدر «امیر»، که پشتون است و یک مرد آزاده، فرزند خویش را دور از هر گونه تعلقات نژادی و اتنیکی تربیت کرده است، ولی به هنگام تجاوز به «حسن»، «امیر» تا به سطح یک تماشاگر سقوط می‌کند و از حیثیت «حسن» به منزلهٔ یک هزاره نزد خویش می‌کاهد و از این طریق خویشتن را از برداشتن هر گونه بار مسئولیت می‌رهاند.

نباید فراموش کرد که نویسندهٔ رمان عذاب وجدان را در قهرمان خویش، یعنی «امیر»، القا می‌کند و با القای این عنصر در ضمیر وی تأکید بر نا حق بودن تفکر نژادباورانه و نتایج عملی آن می‌ورزد.

همانطوریکه می‌دانیم وزارت اطلاعات و فرهنگ نمایش فیلم مارک فوستر را به این دلیل ممنوع اعلام کرد که این فیلم موجب تحریکات اتنیکی و خشونت در افغانستان خواهد شد. همچنان مدیر مسئول کمیسیون حقوق بشر در بامیان، موسی سلطانی، موضع وزارت اطلاعات و فرهنگ را تأیید نموده و به اضافه گفت که ترسیم تجاوز جنسی به یک نو جوان هزاره از سوی یک نو جوان پشتون سبب خواهد شد که روابط اقوام تیره‌تر گردد و به تشنجات حاکم بیافزاید. موسی سلطانی گفت:

«یک چنین صحنه‌یی می‌تواند در متن افغانی به مفهوم بی‌حیثیت ساختن یک جماعت و یا یک قوم تفسیر گردد.

[.....]. در یک جامعهٔ قومی انسانها قادر به تمایز میان امر واقع و خیالی نیستند.» iii



دقیقاً به نماینده گی از همین دیدگاه سنتی و اتنیکی داستان نویس مطرح افغانستان دکتر اکرم عثمان برمیخیزد، زیرا که ایشان حسینی را متهم میکنند که با ترسیم برهنه تجاوز جنسی به حسن به «قوم نجیب» هزاره اهانت کرده است و انرا به «دار آویخته» است. i v

یک چنین برداشتی واژگونه از روابط اتنیکی بر پایه دیدگاه‌های ذات‌باورانه از «قوم» و «جماعت» بمنزله «جماعت خونی» و «جماعت ناموسی» استوار است و ذات باوری را پیش شرط وجود خویش میداند،

زیرا که یک چنین نگاهی به متنی روابط اتنیکی فرد را از میان برمی‌دارد و به همین دلیل تجاوز جنسی به یک نوجوان هزاره از سوی یک نوجوان پشتون، که در متن روابط برتری و تبعیض میان پشتون‌ها و هزاره‌ها انجام پذیرفته است، نه بعنوان تجاوز به شأن فرد و خدشه‌پذیر ساختن سلامت جسمی و روحی او، بل، بمثابة بدنام ساختن یک قوم و یا جماعت اتنیکی شناخته می‌شود. دقیق‌تر بگویم: در یک چنین متنی قربانی و جانی فقط به مثابه اعضا و نماینده گان جماعت اتنیکی و گروه‌های جمعی شناخته میشوند که در نتیجه «گناه جمعی» و یا «شرم جمعی» به آنها نسبت داده میشود.

در برابر یک چنین دیدگاه ذات‌باورانه باید مؤکداً گفت که تنظیم، جابجایی و نسبت افراد به یک قوم و یا یک جماعت یک ساخته است و این نسبت و تعلق نباید حتماً و جبراً متعین رفتار اجتماعی آنها باشد.

به سخن دیگر، افراد می‌توانند از این قابلیت برخوردار باشند که موضع دگرگونه در برابر هنجارها و ارزش‌های حاکم بر قوم و جماعتی که آنها به آن نسبت داده می‌شوند، گیرند. اگر خواسته باشیم آنچه را که در بالا گفتیم به متن روابط افغانی انتقال دهیم، باید در همین زمینه گفت که مسئولیت تجاوز بر یک نوجوان هزاره را تنها فردی که مرتکب یک چنین تجاوزی شده است، و همچنان ساختارها و گروه‌های اجتماعی که یک چنین جنایت و تجاوزی را تحمل و تقویه می‌کنند، بر دوش می‌کشند.

در ادامه باید افزود که ترسیم یک هزاره به عنوان قربانی، نباید نمادی برای قربانی‌سازی هزاره‌ها پنداشته شود. یک چنین ترسیمی در گام نخست بازتاب یک واقعیت است که بسیاری از هزاره‌ها با آن مواجه بوده‌اند و هر یک از آنها به نوبه خویش می‌بایستی، یعنی بعنوان فرد، با آن کنار می‌آمدند. به سخن دیگر، تجربه ستم، نژادباوری، خیانت و جنایت در گام نخست فردی است، ولو که این تجربه یک درد مشترک اجتماعی نیز باشد.



نتیجه می‌گیریم: تنها هنگامیکه ما مفهوم سکسیستی و پدرسالارانه از «ناموس» داشته باشیم، که همواره قربانی را نیز شریک جرم و «گناهکار» می‌داند، می‌توان «شرم جمعی» را به گروه‌های اجتماعی نسبت داد.

ترسیم تجاوز جنسی به یک هزاره به هیچوجه به این مفهوم نیست که هزاره‌ها همواره در مکان‌های مختلف و زمان‌های مختلف قربانی بوده‌اند. نویسنده رمان «کاغذپران باز» از یک چنین نگرشی اجتناب می‌ورزد.

خالد حسینی «حسن» را به مثابه یک شخصیت مقاوم بما می‌شناساند؛ نوجوانی که در مواقع خطر با «غولک» از خود دفاع می‌کند. و پدر «حسن» را پس از خیانت «امیر» به «حسن» مصمم می‌سازد که خانه پدری «امیر» را ترک گوید.

و اما حالا ببینیم که دلایل اصلی مقاومت و حساسیت در برابر این رمان که از خامه یک افغانی-آمریکایی تراویده در کجا نهفته است؟

از آنجائیکه «کاغذپران باز» انگشت بر زخمها و تفاوت‌های اجتماعی در جامعه افغانی می‌نهد، مورد خشم و نفرت همه پاسبانان «جماعت اتیکتی» و هواداران ایده‌آلیستی V «وحدت ملی» قرار گرفته است. مدتی کوتاه از اساس گذاری دولت اسلامی در افغانستان نگذشته بود که رمان به بازار عرضه شد. در همین برهه زمانی بحث در مورد «ملت‌سازی» مبدل به موضوع روز شده بود و پاره‌یی از روشنفکران روا نمیدانستند و نمیدانند که از تفاوت‌های اتیکتی و اجتماعی سخن رانده شود، زیرا که چنین امری از نظر آنها وحدت ملی را به خطر مواجه خواهد کرد. تو گویی که با انکار و سکوت میتوان واقعیت‌های اجتماعی را از میان برداشت.

برخی از سیاست‌گزاران و نویسندگان افغانی با مهارت و شیادی کوشیدند که «حافظه تاریخی» را در افغانستان محو کنند؛ و هر یک بنوبه خویش در این مسابقه شرکت ورزیدند تا از همدیگر پیشی گیرند. (یک نمونه برجسته آن روستار تره کی است. «استاد» ما پیپی اعلام می‌دارند که سرهای تانرا داخل قبر مستبدین، از آن جمله عبدالرحمن، نکنید و "استخوان‌های آنها را بر سر خود و دیگران نکوبید". Vi ایشان تا بحال نتوانسته‌اند درک کنند که میان «گذشته»، «حال» و «آینده» یک رابطی ناگسستی برقرار است.)

باری، چنین می‌نماید که پس از یک دهه پاکسازی‌های اتیکتی و حاکمیت وحشت گستر طالبان «حافظه‌زدایی» در پیوند با واقعیت‌های تلخ اجتماعی افغانستان و هیرارشی نانوشته قومی مبدل به مد روز برای سیاست‌گزاران و



پاره‌یی از «روشنفکران» سطحی‌نگر افغانستان شده است، زیرا که رویارویی با میکانیزم‌های جذب و دفع و «حافظه‌ی تاریخی»، چنانکه ارنست رنان آنرا با تأمل و دقت تمام دریافته است، ایده‌آل «وحدت ملی» را جدأ به خطر می‌اندازد.

باید اصرار ورزید و صریحاً گفت که با واپس زدن واقعیت‌های اجتماعی و تاریخی، انکار نژادباوری و تفاوت‌های اجتماعی از تشنجات و خشونت در جامعه کاسته نخواهد شد و «وحدتی» نیز پدید نخواهد آمد. برعکس باید توجه داشت که «واپس‌زدن‌ها» و «انکارها»، آنچنانکه روان‌شناختی اجتماعی به کرات ثابت ساخته است، سبب استحکام تشنج و خشونت در جامعه خواهد شد.

هر چند که واقعیت‌های اجتماعی افغانستان طوری است که نمایش این فیلم ناآرامی‌های اجتماعی را متصور می‌سازد، ولی به هیچوجه نمی‌تواند سانسور یک فیلم ضد نژادباورانه را توجیه کند و به همین دلیل ممنوعیت آن از سوی مقامات رسمی قابل پذیرش نیست.

«کاغذپران‌باز» با واقعیت‌های اجتماعی در افغانستان سر و کار دارد و از اینرو نمایش آن برای جامعه‌یی که در آن بی‌سوادى بیداد می‌کند، خیلی ضرور بوده و است. به همین دلیل باید به بحث کشانده می‌شد و همپای آن روشنگری، حداقل در شهرهای بزرگ، صورت می‌گرفت.

در پایان به چند ضعف رمان و فیلم به اختصار اشاره می‌کنیم:

یکی از مهم‌ترین ضعف‌های رمان در بی‌توجهی و بی‌دقتی نویسنده آن در پیوند با مقوله «اتنی» بمثابة «جماعت خونی» است که در فیلم از نظر پنهان می‌ماند. **Vi I I** بعضی از صحنه‌ها خیلی مصنوعی‌اند. بطور مثال «امیر» و «حسن» در پایان «برادر اندر» از آب درمی‌آیند و یا داستان فرار «امیر» از افغانستان تحت حاکمیت طالبان.

آقای عبدی کلاتری در بخش فارسی «صدای آلمان»- ویژه ایران- و همچنان سایت «نیلگون» نقدی بر این فیلم نوشته بودند و خالد حسینی را متهم می‌سازند که جوانب مختلف تاریخ افغانستان را از دیده می‌پوشاند. **Vi I I** (بطور مثال نقش سیاست آمریکا و بقدرت رسیدن طالبان به کمک ایالات متحده). این نقد به خالد حسینی موجه نیست. چرا؟ برای اینکه اتفاقات سیاسی برای خالد حسینی چهارچوب کنشی را می‌سازند که وی در بستر آن داستان «حسن» و «امیر» را می‌گنجانند.



از ترسیم بعضی از صحنه‌های بهشت گونه و زنده گی قهرمان وی در مهاجرت نباید به این نتیجه رسید که خالد حسینی نقش سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا را در دهه‌های پسین در افغانستان ایده‌آل‌یزه می‌کند. با این همه روشنگر و بجا می‌بود اگر نویسندهٔ رمان اشاراتی مختصر در پیوند با منافع آمریکا در افغانستان و حمایت این دولت از طالبان در دههٔ نود میلادی می‌کرد.

ⁱ Vgl. Spiegel-Online vom 15.01.2008, Afghanistan verbietet „Drachenläufer“, www.spiegel.de/kultur/kino/0,1518,528640,00.html

ⁱⁱ مقایسه کنید: خالد حسینی، کاغذپران‌باز، برلین 2008، ص 86. این مونولوگ متأسفانه در فیلم نیامده است.

ⁱⁱⁱ Vgl. BBC-Online vom 18.09.2007 “Kite Runner flies into controversy”, http://news.bbc.co.uk/2/hi/south_asia/6992751.stm.

^{iv} مقایسه کنید: مصاحبه دکتر اکرم عثمان با رادیو پژواک، www.farda.org با کمال تأسف باید گفت که دکتر اکرم عثمان هزاره‌ها را "قوم نجیب" می‌داند. به هزاره‌ها و یا هر قوم دیگر فقط خصایص مثبت را نسبت دادن، همانند "قوم نجیب" و یا "قوم زحمتکش" به همان اندازه یک قالب‌واره است که خصایص منفی مانند "قوم وحشی" و غیره. "وحشی نجیب" گفتمانی بود که در قرن 18 در اروپا در بارهٔ بومیان آمریکایی و استرالیایی رواج یافت که هدف اصلی آن ایده‌آل‌یزه سازی اقوام به اصطلاح عقب‌مانده بود. این گفتمان امروز به عنوان چهره دیگر نژادباوری رسوا شده است. در واقع، هزاره‌ستیزی و هزاره‌ستایی دو روی یک سکه‌اند.

^v منظور ما از وحدت ملی ایده‌آلیستی نادیده گرفتن تضادها و تفاوت‌های اجتماعی، اتنیکی و جنسی در جامعه به قصد ایجاد وحدت ملی است.

^{vi} مقایسه کنید: روستار تره‌کی، درنگی بر پروسهٔ دردناک ملت‌سازی در جوامع قبیلوی. امیر عبدالرحمن خان در ترازوی تاریخ، ص 3 www.afghanasamai.com

^{vii} بطور مثال حسینی در بارهٔ پدر و مادر حسن می‌نویسد: "با وجود اینکه هر دو از یک میراث قومی مشترک برخوردار بودند و یک خون در رگ‌های آنها جاری بود، صنوبر تقلید بچه‌های محله را می‌کرد و علی را به مسخره می‌گرفت." مقایسه کنید: خالد حسینی، همان منبع، ص 15 به بعد

^{viii} مقایسه کنید: عبدی کلانتری تراژدی تعصب قومی و امتیاز طبقاتی در "بادبادک‌باز" 18.01.2008

www.dw-world.de/dw/article/0,2144,3076724,00.html